

شما گمان نکنید که از غرب برای ما یک تحفه می‌آورند. شما گمان نکنید که از غرب برای ما چیزی می‌آورند که ما را مترقی کنند، ترقی به ما بدهند. غرب تا ما را در سطح پایین نگه ندارد نمی‌تواند از ما استفاده کند. کوشش آنها این است که ماها، این ممالک اسلامی، این ممالک مستضعف در یک سطح پایینی از همه امور باشیم. هر امری را که آنها برای ما بیاورند یک امر استعماری است. یعنی اگر طب را برای ما بیاورند طب استعماری است، اگر دارو برای ما صادر کنند آن هم استعماری است. اگر دانشگاه بخواهند برای ما درست کنند آن هم استعماری است. همه چیز را آنها می‌خواهند به طوری درست کنند که برای خودشان نافع باشد و ما چشم و گوش بسته، تسلیم آنها باشیم.^۱

امام خمینی(ره)

سخن سردبیر

واپس‌گرایان در عصر امام خمینی^(ره) از ملت ایران چه می‌خواهند!؟

دگرگونی‌های غیر منتظره‌ای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعتراض‌های اجتماعی و مقاومت‌های دینی را در ایران شدت بخشید. در سال ۱۳۴۰ شاید اندکی از مردم و شاید هیچ‌یک از نیروهای سیاسی و اجتماعی فروپاشی نظام شاهنشاهی را حداقل ظرف ۵۰ سال آینده پیش‌بینی نمی‌کردند. در ابتدای سال ۱۳۴۱ حتی اندکی از جریان‌های سیاسی نیر فرو ریختن گفتمان سلطنت‌طلبی را از یک‌طرف و فروپاشی نظریه‌های چپ و راست مدرنیته را از طرف دیگر در ایران باور نمی‌کردند.

۱. خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی(ره)، تبیان، دقتر ۲۶، تدوین علی‌محمد حاضری و علی‌اکبر

علیخانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۲۵.

پایان عمر نظام مشروطه سلطنتی را - که در یک سوی آن ساختار الیگارشی کاملاً خشن و بی‌منطق نظام شاهنشاهی و دیگر سوی آن را جریان‌های غرب‌گرای سکولار در دست داشتند و تنگاتنگ یکدیگر، ایران را به سوی وابستگی مطلق به غرب و در رأس آن امریکا پیش می‌بردند - هیچ حزب و گروهی نمی‌توانست به راحتی باور کند.

دوام دیرپای نظام سلطنتی در ایران از یک‌طرف و سیطره غرب‌گرایی خردگریز نخبگان سیاسی و فکری کشور از طرف دیگر، نه تنها برداشت ما از ایران، نظم جهانی و بلکه زندگی سیاسی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده بود بلکه همه باور کرده بودند که برای رسیدن به دروازه تمدن بزرگ، جز واگذاری همه امور به غربی‌ها و نوکری بیگانگان راهی وجود ندارد. به ما گفته بودند که هیچ نظامی جز نظام شاهنشاهی نمی‌تواند ضامن تمامیت ارضی، یکپارچگی ملی و وحدت اجتماعی در ایران باشد. روشنفکران ما نیز این افسانه را باور کرده بودند و پیوسته در گوش ما نجوا می‌کردند که چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه.

اما ۱۵ خرداد سال ۴۲ از راه رسید و جامعه مرده ایران را بیدار کرد و سراب نظام مشروطه سلطنتی را برملا ساخت. اگر دگرگونی‌های دوران پس از سال‌های ۱۳۴۰ در ایران و متعاقب آن ظهور گفتمان حکومت اسلامی، کلید حل و فصل نهادین مصائب و مشکلاتی که در دو قرن اخیر در کشور ما گذشت به عنوان یک ضرورت بنیادین مورد پذیرش ملت ما و فرهیختگان جامعه ما باشد در این صورت نیاز داریم تا درک عمیق‌تر و دقیق‌تری از فرآیندهایی به دست آوریم که باعث شد ملت ایران به عمر نظام شاهنشاهی خاتمه دهد و مرده‌ریگ‌های نظریه‌های تجدد و ترقی غرب را نیز به گورستان تاریخ بسپارد و نظام جمهوری اسلامی را به عنوان یک آرمان سیاسی و اجتماعی بپذیرد.

برای درک شرایطی که به ما آگاهی می‌بخشد تا گرفتار حرکت‌های واپس‌گرایانه و ارتجاعی نگردیم باید پیش و بیش از هر چیز شرایطی را درک کنیم که ما را به نظامی به نام جمهوری اسلامی رهنمون کرد.

ملت ما باید از خود پیوسته سؤال کند که چگونه از وابستگی‌های مطلق اقتصادی، سیاسی،

بحران‌های اجتماعی و قومی، جنگ تحمیلی، بلایای طبیعی، تهاجمات فرهنگی امپریالیسم، محاصره‌های اقتصادی و تحریم‌های پی در پی در این سه دهه توانسته است گذر کند و به راه حل‌های نسبی در حل و فصل مناقشه‌های اجتماعی نائل آید؟

می‌دانیم کسانی که به عالم انقلاب اسلامی و آرمان‌های ملت ایران تعلق خاطری هر چند کوچک هم ندارند تمایلی حتی به طرح این سؤال حیاتی نشان نمی‌دهند چه برسد به اینکه پیرامون پاسخ دادن به آن اندیشه کنند. اما روی سخن ما با واپس‌گرایان عصر عقلانیت، شریعت، عدالت و معنویت نیست بلکه با ملتی است که برای رسیدن به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی توان سنگینی را به تاریخ و تاریخ‌ستیزان پرداخته است.

شکاف‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه ما هر وضعیتی که داشته باشد ایجاب می‌کند که ما به راه‌های حل و فصل مشکلاتی بیندیشیم و شجاعانه با آن روبه‌رو شویم که کشور ما در طول این دو قرن با آن دست به گریبان بوده است.

آنهایی که دل در گرو آرمان‌های امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی دارند باور می‌کنند که رویارویی‌های سیاسی در کشور در صورت گره خوردن با باورهای فرهنگی و اعتقادات جامعه به بیداری آن بخش از خاطرات گذشته منجر خواهد شد که در حل و فصل این مشکلات راهگشا می‌باشند.

خاطرات گذشته به ما یادآوری می‌کند که در چه موقعیت و مصائبی بودیم، چه هزینه‌هایی برای رویارویی با آنها پرداختیم و چرا و چگونه باید تقابل‌های سیاسی خود را در تلفیق با باورهای فرهنگی به عاملی برای رشد و ارتقای جامعه تبدیل کنیم، نه ابزاری برای تسویه حساب‌های شخصی و گروهی و حزبی.

اکنون در ماه خرداد، فصل بهار تاریخ ایران هستیم. فصل بهار و ماه خرداد در تاریخ معاصر کشور ما یادآور حماسه‌ها، جانفشانی‌ها و مجاهدت‌های بزرگی برای حفظ استقلال، هویت ملی، اعتقادات اسلامی و حیثیت جهانی ما است.

ماه خرداد به منزله بعد فرهنگی و اعتقادی زندگی سیاسی ما ایرانیان در یکصد سال اخیر بر

چگونگی پیوند گذشته با حال تأکید می‌کند. از وقتی که معمار بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) در اسفند سال ۱۳۴۱، بهار سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی مسلمانان اعلام کرد تا وقتی که در فروردین سال ۱۳۵۸ ملت ایران با رأی قاطع خود به نظام جمهوری اسلامی ایران رأی مثبت داد وقایع و رخداد‌های زیادی بر این ملت گذشت. وقایعی که در حافظه تاریخی ملت ایران می‌تواند آزادی را به نارضایتی و نارضایتی را به آزادی تبدیل کند. اما همه ما بر این مسأله تأکید داریم که رویاهای تاریخی ملت ایران برای کسب استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی لزوماً در ماه خرداد سال ۴۲ رنگ واقعیت به خود گرفت و در بهار سال ۱۳۵۸ به حقیقت انکارناپذیر در تاریخ ایران بدل گشت و با خرداد ۱۳۶۸ جاودانه تاریخ شد.

آیا کسی هست که انکار کند حتی زیان‌های به بار آمده برای تبدیل این رویا به واقعیت و حقیقت پیش از آنکه از نذایر تاریخی ملت ایران پرداخت شود از منافع به دست آمده ناشی از استقلال، آزادی و نظام جمهوری اسلامی پرداخت شد؟

ملت ایران کرامت انسانی، آزادی، استقلال، هویت و اصالت خود را مدیون امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی و شهدای این نظام است. آیا ملت ایران فراموش کرده است که اغلب نظام‌های گذشته در تاریخ معاصر ایران، هزینه‌های بقای نامشروع و نامعقول خود، نوکری بیگانگان و ناکارآمدی ساختار حکومت ظالمانه خود را از نذایر معنوی و مادی ملت ایران تأمین کردند و در پایان نیز همه کاسه کوزه‌ها را بر سر ایرانی، فرهنگ ایران و باورها و اعتقادات ملت ایران شکستند؟ اما امام عظیم‌الشأن این ملت حتی تاوان فرآیند اجباری پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ تحمیلی را خود به تنهایی به گردن گرفت و هیچ‌گاه بروز این شرایط و بار سنگین پذیرش این مسئولیت را به دوش ملت ایران نینداخت.

شاهان ایران تاوان بی‌عرضگی‌های خود را در دفاع از تمامیت ارضی کشور در مقابل هجوم بیگانگان و از دست دادن بخش‌های وسیعی از سرزمین بزرگ ایران را از نذایر مادی و معنوی کشور هزینه کردند و چوب ناتوانی‌های خود را به ملت ایران زدند ولی جمهوری اسلامی به بهای خون پاک‌ترین عزیزان این کشور اجازه نداد که دشمن نابکار حتی یک هزارم

میلی‌متر از ذخایر ارضی کشور را به تاراج برد. امام جام زهر پذیرش قطعنامه را به تنهایی نوشید و هیچ‌گاه ملت ایران را در آن شریک نکرد.

نظام مشروطه سلطنتی و جریان‌های شبه روشنفکری مدافع این نظام نزدیک به یکصد سال هر بلایی که خواستند بر سر اقتصاد، فرهنگ، باورها و اعتقادات، حیثیت اجتماعی و ثروت‌های ملی ملت ایران آوردند اما وقتی به پایان راه رسیدند تاوان همه ناکامی‌ها و ناتوانی‌های خود را از ملت ایران گرفتند.

یکی برای توجیه فقر فکری و فلسفی خود در فهم مدرنیته و ناکامی تجدد و ترقی‌گناه را به گردن ساخت و بافت سنتی و فناتیک جامعه ایرانی، باورها و اعتقادات، تمایلات و انگیزه‌های ناروای ایرانیان، استبداد ایرانی و روحیه اقتدارپذیری مردم می‌اندازد و دیگر در حسرت تجدد و ترقی، از خردستیزی و استبدادپذیری ایرانیان می‌گوید و آن دیگری بی‌ریشگی تاریخی خود را به خودمحوری ملت بزرگ ایران نسبت می‌دهد و آن چهارمی بن‌بست فکری خود را به پایان تفکر و زوال اندیشه سیاسی در ایران متصل می‌کند و نویسنده بی‌هویت دیگری در پیرامون خودمداری ایرانیان زندگی روزینه، بینش روزینه، ذهنیت استبدادزده، بی‌اعتقادی سترونی و تقلید، تجاوزگری و خشونت‌طلبی، فساد، فقدان عشق و دوستی، ناامیدی، تحقیرشدگی و حس حقارت در شیوه زندگی خود را از خزائن معرفتی و ذخایر مادی و معنوی ملت مظلوم ایران هزینه می‌کند و قبض و بسط‌های فکری و اخلاقی خود را به ایرانی نسبت می‌دهد.

جرم ملت ایران چه بود؟ جرم ملت ایران این بود که دیگر نمی‌خواست نسخه آزادی او از پاریس، قانون او از انگلیس، نظریه توسعه اجتماعی او از امریکا و نسخه نوسازی و دگرگونی‌های سیاسی او از اروپا بیاید. جرم سنگین ملت ایران این بود که مصمم شد اجازه ندهد کسالت‌پیشگان بی‌ریشه از ذخایر مادی و معنوی او استفاده کنند.

اساس چنین تصمیم سترگی چه بود؟ اساس تجزیه و تحلیل چنین اعتراض فرهنگی و سیاسی ملت ایران به حکومت گران عصر استبداد این بود که نظام‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی ایران قبل از انقلاب اسلامی، فرصت‌های بی‌پایانی را برای سرمایه‌گذاری بر روی

اصول و ارزش‌های قابل احترام ملی از دست داده بودند. آنها تمام باورهایی را که می‌توانست انگیزه‌های لازم را برای اعتراض‌های سیاسی و اجتماعی و کسب توان ملی برای رسیدن به قدرت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در یکصد سال گذشته فراهم سازد، دست در دست شاهان بی‌ریشه و اندیشه در نطفه خفه کردند و آن قدر بر سر بی‌فرهنگی و بی‌تاریخی ملت ایران کوبیدند تا قشر عظیمی باور کردند که هیچ راهی جز تسلیم شدن در مقابل خصم دون و غرب پرچنون وجود ندارد.

امام خمینی در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ چه کرد؟ امام بر فراز همه این جریان‌ها به عنوان یک رهبر سیاسی و دینی آگاه، شجاع، دارای فکر و اندیشه و برنامه‌های مشخص، فقیه و مجتهد و متکی به یاری خدای رحمان، وارد صحنه سیاسی ایران شد و توانست خواسته‌های نامتجانس شده قشرهای مختلف اجتماعی را با یکدیگر سازگار سازد، حقوق ملت ایران و مشارکت آنان را در تعیین سرنوشت خود تقویت کند و جنبه‌های مدنی و دینی جامعه از هم گسیخته نظام شاهنشاهی را قوام بخشد و از دل این از هم گسیختگی، وحدت و انسجام جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ را به راه اندازد.

آنهایی که دل به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) داده‌اند باید به این وجه از شخصیت تأثیرگذار امام بیشتر توجه کنند و با نظریه‌های عقیم فلسفه سیاسی غرب به عظمت اندیشه‌های سیاسی امام جفا روا ندارند.

امام رهبری بود که با تمرکز بر ارزش‌های اخلاقی، معنوی، دینی و عرفانی منافع معنوی و اهداف مادی و تجربی نظام اجتماعی مردم را به هم پیوند زد و قدرت، ثروت و موقعیت را جهت الهی بخشید و با تکیه بر اصالت فرد در اجتماع توانست روابط اجتماعی جدیدی را حول یک نظام ارزشی تعریف کند.

امام فراتر از رساله‌های فلسفی فیلسوفان، نوشته‌های ایدئولوژیکی روشنفکران و اتوپیا‌های تخیلی احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، با تکیه بر تجربه‌های تاریخی ملت ایران و موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی قشرهای جامعه به درک جدیدی از معنی زندگی سیاسی رسید

و این درک جدید را بدون وحشت از سیطره گفتمان‌های رسمی در سیاست با تکیه بر گفتمان توحیدی که گفتمان وحدت و انسجام است در الگوی نظام جمهوری اسلامی ایران نشان داد. امام باورها و درک ملت ایران را از زندگی سیاسی دگرگون کرد و نظریه‌های جدیدی در خصوص حقیقت زندگی، واقعیت سیاسی، مصلحت‌های اجتماعی، معنی تاریخ، ماهیت بشر، رابطه فرد و جامعه، ثروت‌های عمومی، سرمایه‌های اجتماعی، هنجارهای سیاسی و غیره مطرح ساخت.

باورهای سیاسی امام وقتی دگرگونی‌های اجتماعی را در ایران شکل داد که در بنیاد باورهای مردم نهادینه شد. با نهادینه شدن این باورها، نهادهای مردمی متعددی پیام‌های مربوط به سودمندی و ضروری بودن دگرگونی‌های اجتماعی را به درون خانواده‌ها منتقل کردند. مؤسسات دولتی، احزاب سیاسی، مدارس، دانشگاه‌ها و حتی نهادهای ایدئولوژیک نیز در خدمت سیاست‌های عمومی این باورها قرار گرفتند.

جنبش اجتماعی امام ارزش‌های سیاسی و اجتماعی جدیدی را تبلیغ می‌کرد که برای مردم ایران جذابیت و طراوت خاصی داشت. امام منابع سرشار دین و متون دینی را در خدمت ارزش‌ها و روش‌های اجتماعی و گسترش آرمان‌های انسانی خود قرار داد و به سادگی آنها را به سمت دگرگونی گرایش داد و به عمل سیاسی تبدیل کرد.

این نهادسازی‌ها باعث شد ارزش‌هایی را که امام تبلیغ می‌کرد به سهولت در جامعه منتشر شود. مردم باورهایی را به عنوان باورهای معتبر می‌پذیرند که با آرمان‌های آنها عجین شده باشد و برایشان درک‌پذیر بوده و با زندگی آنها ارتباط داشته باشد. امام شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را از این طریق به دورترین نقاط کشور منتقل کرد. این باورها آن چنان با منافع مردم گره خوردند که حاضر بودند جان خود را برای آن فدا کنند.

روشنگری و نوزایی ایران در سال ۱۳۴۰ با ورود امام به صحنه مبارزات سیاسی و عقیدتی آغاز شد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اوج خود رسید. این روشنگری به عنوان اعتراض علیه افکار و اندیشه‌های واپس‌گرایانه شاهنشاهی و نفوذ استعماری امریکا در ایران ظاهر گردید.

نظریه‌پردازان روشنگری ایران تعبیری از نوآوری متکی بر همبستگی دین و سیاست، عقلانیت، بشریت، عدالت و معنویت دینی را در قالب نظم سیاسی جدید مطرح می‌کردند. پیوند دیانت و سیاست جنبه غالب پیدا کرد. نظام شاهنشاهی و غرب‌گرایان سکولار ایران به جای تبلیغ فضیلت مدنی و ارزش‌های مذهبی تلاش خود را در جهت اجرای طرح‌های دیکته شده غرب به کار گرفتند و وابستگی و تقلید را جایگزین قدرت، ثروت و موقعیت ملی کردند.

امام تلاش خود را در جهت کسب و حفظ موقعیت اجتماعی مذهب متمرکز ساخت و ملت ایران از طریق آرمان‌هایی که امام آموزش می‌داد خواستار دستیابی به رفاه و آسایش ملی به دور از سلطه بیگانگان بود.

غرب‌گرایان در مقایسه با امام بر دیدگاه واپس‌گرایانه خود در خصوص تجدد و ترقی اصرار می‌ورزیدند و نهضت امام را یک نهضت فاقد مبانی علمی معرفی می‌کردند و معتقد بودند که در قرن سیطره مطلقه مدرنیته امکان ندارد مذهب استعداد ایجاد جنبش‌های اجتماعی را داشته باشد چه برسد به اینکه یک انقلاب بزرگ برپا کند. امام بر خلاف غرب‌گرایان به عقل و خرد انسانی و آزادی‌ای که خدا در او به ودیعه نهاده اشاره می‌کند و معتقد است که مدعیان روشنفکری باید خشکاندیشی گذشته را کنار گذارند و به فکر خود و جامعه خود باشند و ضمن انتقاد از سیاست‌های عمومی غیر عادلانه دولت شاهنشاهی به اصلاح جامعه بپردازند. سال ۱۳۴۲، خشکاندیشی روشنفکرآبانه جریان‌های غرب‌گرایی باعث شد که جنبش عظیم ۱۵ خرداد نتواند در آن مقطع تاریخی به ساماندهی مطلوبی برای ساقط کردن نظام شاهنشاهی دست یابد. غرب‌گرایان بر خلاف آموزه‌های قبله آمال خود در غرب رابطه‌ای مبتنی بر سلسله مراتب را بین مردم و فرمانروایان آنها ترسیم می‌کردند. اما امام خمینی با خطاب قرار دادن شاه این سلسله مراتب را نفی می‌کرد. امام بر خلاف عمال وابسته به خاندان‌های سلطنتی معتقد بود که مردم همانند گذشته یک رعیت منفعل نسبت به فرمانروایان خود نیستند بلکه شهروندان فعالی هستند که حق دارند به حکومت موجود اعتراض کرده و حتی رژیم‌های سیاسی خائن به منافع ملی را سرنگون کنند.

آنچه امام با نگاه دینی خود در بدو ورود به صحنه مبارزات سیاسی تبلیغ می‌کرد روشنفکران غربی در دوران روشنفکری اروپا تبلیغ می‌کردند. فقط آنها همه تلاش خود را برای خارج کردن دین و اخلاق از زندگی سیاسی و اجتماعی مردم به کار گرفتند در حالی که امام همه مصائب بشری را ناشی از خروج دین و اخلاق از زندگی سیاسی و اجتماعی می‌دید. شبه روشنفکران غرب‌گرای ایران به کارگیری عقل و خرد در دگرگونی‌های اجتماعی ایران را باور نداشتند و به تقلید چشم‌پسته از غرب معتقد بودند در حالی که امام به علم، پیشرفت مادی و به کارگیری عقل و خرد در دگرگونی‌های اجتماعی معتقد بود. همه تنش‌هایی که امام در نفی نظام شاهنشاهی با آنها روبه‌رو بود لیبرال‌های مدرن در نفی مذهب در اروپا با آن روبه‌رو بودند و این داستان عجیبی است از تفاوت بین اسلام در ایران و مسیحیت در غرب. لیبرالیسم در غرب با تکیه بر عقل و عقلانیت برای نیل به آزادی و پیشرفت باید مذهب را نفی کند ولی اسلام در ایران با تکیه بر عقل و عقلانیت برای نیل به آزادی و پیشرفت باید لیبرالیسم و سکولاریسم را نفی کند. امام طرفدار آزادی، دولت حداقل و عدالت و عقلانیت در ایران بود اما غرب‌گرایان لیبرال و سکولار طرفدار اقتدار دولت و تجدد آمرانه استبداد پهلوی بودند.

از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گفتمان حکومت اسلامی به ایدئولوژی مسلطی بر سرتاسر ایران تبدیل شد، الگوی مشترکی که به شعار ملی بدل گشت و آن‌قدر تکرار گردید تا باعث سقوط نظام شاهنشاهی و ایده‌های غرب‌گرایی در ایران شد.

اکنون ما در ماهی هستیم که برای همیشه تاریخ در حافظه ملت ایران و جهانیان نام و یاد خمینی کبیر را تداعی می‌کند. باید بیندیشیم که باورهای دینی و سیاسی امام چگونه دگرگونی‌های اجتماعی را در ایران رقم زد؟ این دگرگونی‌ها چگونه دست واپس‌گرایان چپ و راست و سلطنت‌طلب را از سر ملت ایران کوتاه کرد؟ واپس‌گرایان برای اعاده قدرت از دست‌رفته خود به چه شیوه‌هایی متوسل می‌شوند؟

چگونه باید جامعه را از آسودگی‌های ناشی از واپس‌گرایی نظام شاهنشاهی و خرده‌اندیشه‌های غرب‌گرایی پاکسازی کرد؟

به چه شیوه‌هایی باید در مقابل واپس‌گرایان از اتحاد ملی و انسجام اسلامی دفاع کرد؟ و از همه مهم‌تر چگونه باید نهال جمهوری اسلامی را به درختی تنومند و پرثمر و ایران عزیز را به کشوری قدرتمند و آباد و آزاد مبدل کرد. آنهایی که به آرمان‌های امام خمینی، انقلاب اسلامی و حقانیت جمهوری اسلامی معتقدند اگر در سر شور دیگری غیر از آنچه گفته شد داشته باشند تردید نکنند که چیزی جز وسوسه شیطانی واپس‌گرایی در سر ندارند.^۱

امروز نه تنها سلطنت‌طلب‌ها بلکه لیبرال‌ها، سکولارها، محافظه‌کاران غرب‌گرا و خلاصه همه آن جریان‌هایی که به عالم غربی تعلق دارند و با عالم اسلامی بیگانه‌اند نسبت به اصول اساسی روشنگری‌های امام و بنیادهای جمهوری اسلامی ایران مخالف هستند. علی‌رغم اختلافات اساسی جریان‌هایی که نام بردیم به خصوص درباره هدف حکومت، اهمیت و ارزش‌های دینی در زندگی اجتماعی و سیاسی؛ همه این جریان‌ها بر یک چیز توافق دارند و آن اینکه عقل ایرانی را برای فهم دگرگونی‌های جهان مستعد نمی‌بینند. آنها هنوز هم در عصر انقلاب اسلامی تقلید ایرانی را از فرنگی بر همه چیز اولویت می‌دهند و ضمن مخالفت با آرمان‌های انقلاب اسلامی و ساختارهای جمهوری اسلامی هنوز در جستجوی بازیابی ارزش‌های قالب‌بندی شده غرب در دوره پیش از انقلاب اسلامی هستند. مهم‌ترین اهداف مذهب از دید آنان تأکید بر منزه بودن از سیاست و اجتماع و خزیدن در کنج محراب و مسجد است. در نظر آنان هنوز رابطه بین حاکمان و حکومت‌شوندگان مبتنی بر اصول سلسله‌مراتبی و پدرسالارانه است. مردان بر جامعه سیاسی تسلط دارند و زنان تحت انقیاد تمایلات جنسی مردان کالایی بیش در بازار سیاست، فرهنگ و اجتماع نیستند.

فاعتبروا یا اولی الابصار

۱ بخش‌هایی از این یادداشت با الهام کلی از کتاب اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی نوشته شده است. ر.ک: دیوید ای. اپترو چارلز اف. اندرسین، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.